

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

## ولایت از دو منظر عرفان و زعامت (۱)

کلیدواژه‌ها: ولایت، عرفان، زعامت، خلافت، ولایت خاصه، انسان کامل، فناء فی‌الله، اولیاء معصوم خدا، مظهر اسم «الله»، روح‌العالم، خلیفه‌الله فی‌الأرض، واسطه‌ی فیض، حجاب، مقام بابیت اعظم، ولایت مطلقه‌ی کلیه‌ی الهیه، سرسپردن به ولیّ خدا، حکومت اسلامی، حقّ تصرف، مالک انسان‌ها، مأذون من‌عندالله، افضل، مفضل.

می‌خواهیم به مبحث ولایت از دو منظر نگاه کنیم؛ از منظر عرفان و از منظر زعامت، خلافت و حکومت سیاسی.

## ولایت از منظر عرفانی

همان‌طور که می‌دانید، «ولیّ» نام خدای متعال است. یکی از اسماء خدای متعال، ولیّ است؛ برخلاف رسول و نبی که نام خداوند نیستند. خدا نامی تحت‌عنوان رسول و نبی ندارد؛ اما نام ولیّ، اسم‌الله است؛ نام خدای متعال است. از همین‌جا می‌شود فهمید که نبوت و رسالت، قابل ختم هستند؛ اما ولایت قابل ختم نیست؛ چراکه حاکمیت اسماء‌الله بر هستی، مستدام و مداوم است. لذا نبوت می‌تواند ختم شود و کسی خاتم‌النّبیین باشد؛ رسالت می‌تواند ختم شود و کسی خاتم‌المرسلین باشد؛ اما ولایت ختم‌شدنی نیست. استمرار جریان ولایت در عالم وجود، به استمرار اسم ولیّ حضرت حقّ است؛ و لذا هیچگاه عالم، بدون ولیّ نخواهد بود. مظهر اسم ولیّ حضرت حقّ، اولیاء معصوم خدای متعالند.

یکی از معانی واژه‌ی ولایت، قرب است. ولایت، وجه تقرّب عبد به حضرت حقّ و دریافت فیوضات ربّانی است. نبوّت، وجه رو به خلق و رساندن پیام الهی است؛ لذا ولایت، باطن نبوّت است. تا ولایت و قربی نباشد، [تا] دریافت فیوضات و معارفی از حضرت حقّ نباشد، نبوّتی که رساندن آن فیوضات و معارف است، نمی‌تواند مطرح شود. لذا باطن نبوّت، ولایت است؛ و از همین جا می‌شود فهمید که ولایت، اشرف و افضل از نبوّت است. نبوّت، اثر و پیامد ولایت ولیّ خداست.

یک ولایت عام داریم که همه‌ی مؤمنان دارند: **الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ**<sup>۱</sup>. این ولایتی است که از آن همه‌ی مؤمنان است؛ همه‌ی کسانی که به وحدانیت خدا، رسالت پیامبر اکرم ﷺ و معاد ایمان آوردند و امامت اهل بیت ﷺ و عدالت حضرت حقّ را پذیرفتند که به ایشان مؤمنین می‌گوییم، دارای ولایتند. کسی که امامت اهل بیت ﷺ را نپذیرفته باشد و در مورد عدالت حضرت حقّ هم مردّد باشد، مسلم هست؛ اما مؤمن نیست. قرآن فرمود: **الْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ**؛ نفرمود **الْمُسْلِمُونَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ**؛ لذا اهل ولایت عامّه که عموم مردم هستند، مؤمنان هستند. اما یک ولایت خاصّه داریم که در اختیار همه نیست. ولایت خاصّه، میوه‌ی فناء فی الله و بقاء بالله است. ولایتی که در عرفان از آن سخن گفته شده، ولایت خاصّه است. سالک الی الله بعد از سلوک مراتب عبودیت حضرت حقّ، وقتی در حضرت حقّ فانی و باقی بالله شد، آن موقع حامل ولایت الله می‌شود.

انسان کامل، مظهر اسم «الله» است. همان‌گونه که می‌دانید، خدای متعال اسماء متعدّدی دارد. اسماء حسنا‌ی خدا یکی دو تا نیست: **قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى**<sup>۲</sup>. خدا اسماء حسنا‌یی دارد. امّتهات اسماء حضرت حقّ، نودونه اسم است. اسماء خدا محدود به این نودونه اسم نیست. حال، اینکه خود اسم یعنی چه، اجازه بدهید وارد آن نشوم. چیزهایی که ما به زبان می‌آوریم مثل الله و رحمان، اسم نیست؛ اسم اسم اسم است. ذات بما هو ذات هیچ تعینی ندارد. تعین ذات، آن

۱. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۷۱.

۲. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۱۰.

حقیقت و واقعیتی است که آن، اسم‌الله است. مظاهر آن، موجودات خارجی می‌شوند که اسمِ اسم‌الله هستند؛ و این مفاهیمی که ما در فهم و ذهنمان از اسماء‌الله درک می‌کنیم، اسمِ اسمِ خدا می‌شوند. پس الفاظ و واژه‌هایی که می‌نویسیم یا به زبان جاری می‌کنیم، چه می‌شوند؟ اسمِ اسمِ اسمِ حضرت حق می‌شوند.

عرض می‌کردیم که انسان کامل، مظهر اسم «الله» است. اسم «الله»، اسمی است که جامع همه‌ی اسماء است. اسم «الله»، ام‌الاسماء است و همه‌ی اسماء از اسم الله متفرع شده‌اند و از اسم الله مدد می‌گیرند. لذا همان‌طور که خود اسم الله مدد رسان به همه‌ی اسماء‌الله است، انسان کامل هم که مظهر اسم الله است، مدد رسان به همه‌ی مظاهر اسماء‌الله است. مظاهر اسماء‌الله چه چیزهایی هستند؟ موجودات جهان خارج! همه‌ی موجودات جهان خارج اسماء‌الله هستند؛ چرا؟ چون اسم اگر از سِمَة به معنای علامت، فلش و نشانه مشتق شده باشد، همه‌ی موجودات، نشانه‌ای به سوی خدا هستند. هر موجودی می‌گوید من مخلوقم، خالق‌ی هست؛ من مصنوعم، صانع‌ی هست؛ من منظمم، ناظم‌ی هست؛ من متحرکم، محرک‌ی هست و امثال اینها. لذا همه‌ی موجودات عالم، اسماء‌الله هستند. این موجودات که مظاهر اسماء حضرت حق هستند، با مراتب مختلفی که دارند، از نازل‌ترینشان که جمادات و گیاهان و حیوانات هستند تا موجودات برتر که جن و ملک و انسان هستند، همه از مظهر اسم الله که انسان کامل است، مدد می‌گیرند؛ کمالات خودشان را از مظهر اسم الله می‌گیرند. لذا حرکت استکمالی همه‌ی موجودات عالم، به مدد انسان کامل که مظهر اسم الله است، امکان تحقق پیدا می‌کند.

برطبق نظریه‌ای که در عرفان نظری مطرح است، انسان و جهان دو نسخه‌ی مطابق هم هستند. به‌قول شیخ شبستری، جهان انسان شد و انسان جهانی. حال، اگر با دیده‌ی ظاهر نگاه کنیم، انسان، جهان کوچک است و جهان، انسان بزرگ. اما اگر به دید باطن و در حقیقت و معنا نگاه کنیم، جهان، انسان کوچک است و انسان، جهان بزرگ؛ چنان‌که منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمودند: **أَنْزَعَمَ أَنْكَ**

جِزْمٌ صَغِيرٌ وَ فِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ: <sup>۳</sup> ای انسان! تو می‌پنداری جِرم کوچکی هستی؟ در تو جهانی بزرگتر از این جهان خارج، مُنطَوَى و نهفته است.

انسان کامل، روح‌العالم است؛ لذا همان‌طور که روح، در پیکره‌ی انسان، حیات‌بخش اوست و انسان بدون روح، یک جسدِ بدون حرکت است که بعد از اندک زمانی، متعفن می‌شود و می‌پوسد و از بین می‌رود، عالم نیز بدون انسان کامل، جنازه‌ای بی‌روح است؛ می‌پوسد و تباہ می‌شود: **لَوْلَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا.** <sup>۴</sup> و همان‌طور که روح، مدیر و مدبّر بدن است، انسان کامل که روح‌العالم است، مدیر و مدبّر همه‌ی امور عوالم مُلک و ملکوت و جبروت است. از ملائکه‌ی مقربین و مهیمین گرفته، تا جمادات که در سیر اسفل‌سّافلین نازل‌ترین موجود هستند، همه تحت تدبیر و مدیریت روح‌العالم یعنی انسان کامل که مظهر اسم الله است، قرار دارند. اوست که بر همه‌ی موجودات عالم، ولایت و مدیریت دارد؛ لذا انسان کامل، در ارض عالم وجود ولیّ الله است؛ نه در کره‌ی زمین. به مناسبت دیگری این را اشاره کرده‌ام که خلیفة‌الله فی‌الارض، به معنی خلیفه‌ی خدا روی این کره از منظومه‌ی شمسی نیست. خلیفة‌الله است؛ منتها در ارض زندگی می‌کند؛ نه اینکه فقط در حیطة‌ی ارض، خلافت الهیه داشته باشد. ارض، حیطة و قلمرو خلافت او نیست. ارض، محلّ استقرار اوست. مثل اینکه می‌گویند فلانی، رئیس فلان مملکت است؛ اما محل زندگی و استقرارش در فلان شهر که پایتخت آن مملکت است، می‌باشد. قلمرو فرمانروایی این شخص، صرفاً آن شهری که پایتخت آن کشور است، نیست؛ قلمرو فرمانروایی او، همه‌ی آن کشور است؛ ولی در پایتخت مستقر است و زندگی می‌کند. انسان کامل که با

---

۳. میبیدی، دیوان‌امیرالمؤمنین، ص ۱۷۵؛ محمدتقی مجلسی، روضة‌المتقین، ج ۲، ص ۸۱؛ هاشمی‌خویی، منهاج‌البراعة، ج ۷، ص ۳۶ و راغب‌اصفهانى، مفردات، ج ۲، ص ۶۴۰.

۴. مضمون روایات متعدّدی است که از اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده است: منسوب به امام‌حسن عسکری علیه‌السلام، التفسیر، ص ۳۱۱؛ صدوق، کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲۰۴؛ طبرسی، احمدبن‌علی، احتجاج، ج ۲، ص ۳۱۷ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۶ و ۲۹، ج ۵۷، ص ۲۱۳.

ظهور اسم ولیّ در وجودش، بر همه‌ی عالم خلقت و بر همه‌ی ماسوی‌الله، به قائم‌مقامی حضرت حقّ ولایت دارد، محل استقرارش ارض است. امیدوارم که مقصود را رسانده باشم.

چون الله جامع همه‌ی اسماء است، انسان کامل هم که مظهر اسم الله است، جامع همه‌ی مظاهر اسماء‌الله است؛ لذا افضل، اشرف و اکمل از همه‌ی موجودات عالم است. همه‌ی موجودات عالم از او مدد می‌گیرند و در برابر او تسلیمند. او بر همه‌ی موجودات ولایت دارد و همه‌ی موجودات تحت ولایت ولی‌الله اعظم هستند؛ لذا انسان کامل، مسجود همه‌ی موجودات عالم است. اینکه ملائک ذکر شدند، به این خاطر است که در بین موجودات جهان خلقت، ملائک در قلّه‌ی موجودات و مخلوقات قرار گرفته‌اند؛ ملائکه‌ی مقربین، مهیمین، **بِهِمِ الصّٰقِیْنَ الْحٰقِیْنَ**<sup>۵</sup> و امثال اینها که نام‌هایشان در ادعیه و روایات آمده است. چون ملائکه بزرگترین موجودات هستند، عنوان شد به ملائکه امر کردیم **أَسْجُدُوا لِآدَمَ**<sup>۶</sup> یعنی تحت ولایت مطلقه‌ی آدم **عَلَيْهِ** قرار گیرید؛ بر آدم **سَجِدَ** سجده ببرید و تسلیم محض و مطلق و بی‌چون و چرای او باشید. **فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ**<sup>۷</sup> و همه تسلیم شدند. وقتی ملائکه که افضل و اشرف هستند تسلیم باشند، موجوداتی که مفضول هستند، موجوداتی که در مراتب پایین‌ترند، به مراتب اولی تسلیم، مُنقاد و تحت ولایت هستند. لذا همه‌ی موجودات عالم خلقت، بر ولیّ خدا سجده می‌برند. فقط ملائکه‌الله نیستند؛ از جماد و گیاه و حیوان و انسان و جنّ و ملک، همه‌ی موجودات عالم در برابر انسان کامل، به امر حضرت حقّ، تسلیم مطلق و ساجد هستند.

شان انسان کامل در عالم و ولایت او بر همه‌ی موجودات جهان خلقت به قائم‌مقامی و خلافت حضرت حقّ را دیدیم؟ کامل‌ترین مصداق انسان کامل در تاریخ آفرینش و هستی، وجود مقدّس محمد مصطفی

---

۵. **صَلِّ عَلَىٰ عِبَادِكَ الْمُسْتَجِیْبِ وَ بَشْرِكَ الْمُحْتَجِیْبِ وَ مَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِیْنَ وَ بِهِمِ الصّٰقِیْنَ الْحٰقِیْنَ...** بخشی از دعای هر روز ماه رجب:

مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۳۹۳ و محدّث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای هر روز ماه رجب.

۶. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۴.

۷. سوره‌ی ص، آیه‌ی ۷۳.

و علی مرتضی صلوات الله علیهم اجمعین است. سید المرسلین و سید الوصیین، پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام مظهر اعلای اسم اعظم حضرت حق هستند.

قلب ولی اعظم و معصوم خدا یک آینه است که یک روی به سوی حق دارد [و یک روی به سمت خلق]. آن رویه‌ی این آینه که به سوی حق است، انوار ربّانی را از عالم بالا دریافت می‌کند. احدی در عالم خلقت، جز ولی اعظم خدا، طاقت دریافت این انوار و روی کردن به آنها را ندارد. هیچ موجود دیگری این ظرفیت را ندارد. هیچ چشمی یارای دیدن نور ذات و انوار ذاتی که از ذات نشأت گرفته را ندارد. به زبان تمثیل مثل نور خورشید است. هر چشمی به آن بنگرد، کور و نابینا می‌شود. تنها ولی اعظم خداست که این ظرفیت را دارد که رو به آن حقیقت کند و آن انوار ربّانی را دریافت کند. این یک رویه‌ی آینه‌ی قلب ولی اعظم خداست. رویه‌ی دیگر این آینه به سمت خلق است و این انوار دریافت شده را به دل افراد مستعد، به تناسب استعداد و ظرفیتشان می‌تاباند. لذا [انسان کامل] بین خدا و خلق حجاب است؛ بین خدا و خلق، واسطه‌ی فیض است.

منسوب به امام باقر علیه السلام است که فرمودند: **بِنَا عُبْدَ اللَّهِ**: خدا به وساطت ما اهل بیت عبادت شد **وَ بِنَا عُرْفَ اللَّهِ وَ بِنَا وَحْدَ اللَّهِ**: به وساطت ما خدا شناخته شد: **بِنَا عُرْفَ اللَّهِ**. به وساطت ما خدا مورد عبادت قرار گرفت. الله بما هو الله را عبادت نکرد، مگر این چهارده نور پاک. همه، شؤوناتی از الله را، یعنی اسماء را عبادت کردند؛ حتی پیامبران اولوالعزم. لذا دیده‌اید؛ در روایاتی که راجع به اسماء الله است، داریم که مثلاً فلان پیامبر این تعداد اسم خدا را می‌دانست؛ فلان پیغمبر آن تعداد. ولی این چهارده نور پاک که اصلشان، پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله است و نفس پیامبر صلی الله علیه و آله که امیرالمؤمنین علیه السلام است و یازده فرزندشان که نور آنها را در خود دارند؛ که **كُلُّهُمْ نُورٌ وَاحِدٌ**<sup>۸</sup> اینها همه‌ی اسماء را دربر دارند و حامل همه‌ی آنها

---

۸. صدوق، علل الشرایع، ص ۲۱۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۲ و دیلمی، ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۴۱۵: **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: خَلَقَنِي اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ أَهْلَ بَيْتِي مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ وَ حَرَعَامِلِي، اثْبَاتُ الْهَدَاةِ، ج ۲، ص ۲۹۵: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي حَدِيثٍ: إِنَّ**

هستند؛ مظهریت کل اسماء را دارند؛ لذا ایشان مظهر اسم «الله» هستند به معنای مطلق کلمه و لذا آنها اسم الله را عبادت کردند.

امام باقر علیه السلام در ادامه فرمودند: **وَ مُحَمَّدٌ حِجَابُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى**<sup>۹</sup> و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حجاب خدای تبارک و تعالی است. حجاب واسطه و باب است. چیزی که ما از واژه‌ی حجاب می‌فهمیم، مانع راه یافتن بودن است؛ اما در اینجا حجاب، واسطه‌ی راه یافتن است. آنها حجاب نیستند؛ حاجبند؛ کسی هستند که در راه سوی حضرت حق باز می‌کنند. لذا باب‌الله هستند؛ لذا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام حجاب و واسطه‌ی فیض و راه ارتباط با حقیقت توحید هستند. به‌طور مطلق و قاطع بدانید! احدی به توحید راه نمی‌یابد، مگر به وساطت ولایت. در همه‌ی تاریخ خلقت و در همه‌ی عرصه‌های عالم، به‌طور مطلق این اصل حاکم است. نمی‌شود در سیر و سلوک عرفانی به مقام توحید نایل شد، مگر با تمکین در برابر ولایت و استمداد از مقام ولایت ولی اعظم خدا. لذا اگر کسی ولایت را نپذیرفته است، به مقام توحید نرسیده است و اگر کسی به مقام توحید رسیده است، شک نکنید که ولایت را پذیرفته و تمکین کرده است؛ ولو تقیه کرده و اظهار نکرده است. نمی‌شود به مقام توحید رسید مگر به مدد و با دستگیری ولایت. همان‌طور که گفتم، انوار ربّانی، مستقیم قابل دیدن نیست. اگر به آفتاب چشم بدوزی، کور می‌شوی؛ اما اگر آینه‌ای در میانه باشد و آفتاب در آینه بتابد، به آینه که بنگری، آفتاب را می‌بینی. وجود ولی اعظم خدا، انسان کامل به معنای اتم کلمه، آن آینه‌ای است که خدا را در آن می‌شود دید. لذا در زیارت جامعه‌ی کبیره آن تعابیر را یادتان هست: **مَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ**

---

الله أَوْحَى إِلَيْهِ لَيْلَةَ الْإِسْرَاءِ: أَنْتَ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَ عَلِيُّ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأَيْمَةَ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ. همچنین در بحارالانوار، ج ۲۵، باب **أَنََّّهُمْ نُورٌ وَاحِدٌ** مشتمل بر احادیثی با این مضمون است.

۹. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۴۵ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۰۲.



بِكُمْ: ۱۰ هر کس قصد کرد خدا را ببیند، به اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ توجه می کند. در دعای ندبه می خوانید: **أَيْنَ بَابِ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ يُؤْتَى؛ أَيْنَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ.** ۱۱ باب الله است و اولیاء الله به او توجه می کنند؛ به این آینه می نگرند و در آینهی قلب ولی اعظم خدا، خدا را می بینند. اینکه می گوئیم حجاب، نه به معنی مایه‌ی محرومیت؛ اتفاقاً واسطه‌ی برخورداری است؛ باب است؛ راه و طریق است. این آینه که وجود مقدس پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما و آلهما است، واسطه‌ی هر دو فیض رحمانی و رحیمی حق برای خلق است. فیوضات این حقیقت در مرتبه‌ی ظاهر، به شکل شریعت و در مرتبه‌ی باطن، به شکل ولایت ظهور پیدا می کند؛ لذا از همین جا می شود فهمید که شریعت، طریقت و حقیقت جداشدنی نیستند. یک واقعیت است که در مقام ظاهر، به شکل شریعت، فرامین الهی و فرائض و سنن الهیه ظهور پیدا می کند و در باطن، حقیقت ولایت است.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ افضل انبیاء هستند. این مورد تردید نیست. هیچ مسلمانی در این تردید ندارد که اشرف، اعظم و افضل انبیاء پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هستند. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز به صراحت آیه‌ی مباحله ۱۲، **نَفْسِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هَسْتَنْد؛** یعنی خود پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هستند، بی هیچ تفاوتی؛ یعنی در مراتب کمالیه، خود پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هستند. حال که پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ افضل و اشرف از همه‌ی انبیاء، حتی پیامبران اولوالعزم هستند، از همین جا می شود فهمید که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ هم که نفس رسول خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و عین خود پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هستند، از همه‌ی پیامبران، حتی پیامبران اولوالعزم، افضل هستند؛ چراکه پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ افضل از همه‌ی انبیاء و مرسلین هستند. چون پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ افضل از همه‌ی انبیاء و

۱۰. صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۳۱ و محدث قمی، مفاتیح الجنان، زیارت جامعه‌ی کبیره.

۱۱. سیدین طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۲۹۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۷ و محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

۱۲. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۶۱: **فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ.**



مرسلین هستند، مرتبه‌ی ولایت و تقرب آن حضرت به حضرت حق از همه‌ی انبیاء بالاتر است؛ مرتبه‌ای که قرآن به آن اشاره کرده است: **ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى؛ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى؛**<sup>۱۳</sup> که در دعای ندبه ادامه‌اش را می‌خوانیم: **دُنُوًّا وَ اقْتِرَابًا مِنَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى.**<sup>۱۴</sup> مرتبه‌ی قرب رسول خدا، پیغمبر خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، از همه‌ی انبیاء بالاتر است؛ لذا مقام معراج رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از معراج همه‌ی انبیاء بلندتر است. هم ولایت و هم معراجش برتر از ولایت و معراج همه‌ی انبیاء، حتی انبیاء اولوالعزم است. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام هم که نسخه‌ی دوم خود پیغمبر خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند! از اینجا می‌شود فهمید که همه‌ی انبیاء، حتی پیامبران اولوالعزم از باطن ولایت پیامبر خاتم و علی مرتضی صلوات الله علیهما استمداد می‌جویند. همه‌ی انبیاء و مرسلین، حتی پیامبران اولوالعزم، همه‌ی موجودات عالم، همه‌ی ملائکه‌ی مقربین، هر نبی و هر ولی از نور مقدس محمدی و نور مقدس علوی مدد و بهره می‌گیرد؛ بر او سجده می‌برد و تسلیم مطلق است.

منسوب به پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که فرمودند: **إِنِّي آيْتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِي؛**<sup>۱۵</sup> من نزد پروردگار خودم بیتوته می‌کنم؛ میهمان خدای خودم می‌شوم و خدای من، مرا طعام می‌دهد و شراب می‌نوشاند؛ سقایت و اطعام می‌کند. این اطعام و سقایتی که خدا در مورد رسول ختمی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌کند، با آنچه راجع به انبیاء دیگر کرد فرق می‌کند. اطعامی که خدا در مورد موسای کلیم علی نبینا و آله و علیه السلام، پیغمبر اولوالعزم خدا کرد، چه بود؟ من و سلوایی بود که برای آنها فرستاد؛<sup>۱۶</sup> غیر از این است؟ برای عیسی بن مریم عَلَيْهِ السَّلَام، روح الله علی نبینا و آله و علیه و علی ائمه السلام اطعامی که کرد چه بود؟ قرآن بیان کرده است؛ بعضی

۱۳. سوره‌ی نجم، آیات ۸ و ۹.

۱۴. سیدین طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۲۹۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۸ و محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

۱۵. ابن ابی جمهور، عوالی اللثالی، ج ۲، ص ۲۳۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۰۸ و صدرالدین شیرازی، شرح اصول کافی، ج ۲، ص ۲۵۷.

۱۶. اشاره است به سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۵۷: **وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ**

**لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ**

از حواریون آمدند و به عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتند: از خدا بخواه که مائده‌ای بر ما نازل کند. **رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً** **مِنَ السَّمَاءِ**.<sup>۱۷</sup> و خدا مرغ بریانی برایشان فرستاد؛ طعامی فرستاد؛ خوردند. اطعام خدا راجع به موسی و عیسی عَلَيْهِمَا السَّلَامُ این گونه است؛ اما اطعامی که خدا از رسول ختمی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کرد، غیر از این است. آن اطعام، جز ولایت چیز دیگری نیست. در این فرمایش که: **أَيُّتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعَمُنِي وَ يَسْقِينِي**، آن پذیرایی که خدا از رسول ختمی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کرده است، همان ولایت ختمیه است؛ همان ولایت مطلقه‌ی کلیه‌ی الهیه است؛ با آن، خدا پذیرایی کرد. لذا بعضی از عرفا، وقتی که به اینجا می‌رسند می‌گویند: **ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا**.<sup>۱۸</sup> بگذار سایر انبیاء بنشینند مرغ پخته بخورند؛ مَنْ و سَلُوا بخورند! آنها را چه به مقام پیغمبر ختمی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که در محضر حضرت حق، میهمان خوان ولایت‌الله است؟! افضلیت پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را اینجا می‌بینیم و همان طور که گفتم، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به صراحت آیه‌ی مباحله، نَفْسِ پیغمبر خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هستند و هیچ چیز از پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کم ندارند. فقط امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ مأموریت ابلاغ رسالت را ندارند؛ نبوت و رسالت ندارند؛ اما در مقامات باطنی، ذره‌ای از رسول‌الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کم ندارند؛ ولو خودشان در مقام فروتنی نسبت به پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌فرمایند: **أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبْدِ مُحَمَّدٍ**.<sup>۱۹</sup> من بنده و غلامی از غلامان پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هستم. اما آنچه قرآن شهادت می‌دهد، این است که نَفْسِ پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هستند؛ عین پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هستند؛ و لذا همه‌ی مقامات **أَيُّتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعَمُنِي وَ يَسْقِينِي** برای امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ هم هست.

۱۷. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱۱۴.

۱۸. سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۳.

۱۹. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۲۵؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۸۳ و حرّعاملی، اثبات‌الهداة، ج ۵، ص ۳۷۵.

لذا امام صادق علیه السلام فرمودند: **إِنَّ عَلِيًّا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بَابٌ فَتَحَهُ اللَّهُ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا**:<sup>۲۰</sup> علی علیه السلام دری است که خدا گشوده است؛ او باب الله است؛ نه باب الرحمن، نه باب الرحیم، نه باب الکریم، نه باب الجواد، نه باب الحنان، نه باب المنان. علی علیه السلام باب الله است. **مَنْ دَخَلَهُ كَانَ مُؤْمِنًا**: هر کس از این در وارد شد، مؤمن است و هر کس از آن خارج شد، کافر است. این روایت به مقام بابیت اعظم امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره می کند. فرق باب با جدار این است که دیوار، خودش را به زخ می کشد و راه را سد می کند؛ اما باب خود را کنار می کشد و راه را باز می کند. لذا کسی مقام بابیت دارد که به فنا رسیده باشد؛ خودش را کنار کشیده باشد. و کسی که فانی در حقّ شود، باقی بالله و مجرای ظهور اسماء و صفات حضرت حقّ می شود؛ مجرای صدور فعل الهی می شود. فعل او فعل الله می شود؛ زبانش لسان الله؛ گوشش سمع الله؛ چشمش عین الله؛ دستش ید الله؛ چهره اش وجه الله و فعل او فعل الله می شود. لذا ولیّ اعظم خدا به قائم مقامی خدا در عالم، کار خدایی می کند و فعل الله از او صادر می شود. مثل ماجرای که در جنگ بدر پیش آمد؛ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مشتتی از شن برداشتند و به سمت سپاه انبوه دشمن پرتاب کردند. این شن ها به امر خدا در چشم های آنها رفت و سپاه مشرکین شکست خورد. قرآن به این شن پرتاب کردن اشاره می کند و به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: **مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى**:<sup>۲۱</sup> ای پیامبر ما! تو نبودی که این شن ها را پرتاب می کردی؛ خدا بود که پرتاب می کرد. ببینید! فعل عبدی که به مقام فناء تام رسیده، فعل الله است؛ لذا سنگ پراندن او، سنگ پراندن خداست: **مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى**. لذا فعل امیرالمؤمنین علیه السلام، ولیّ اعظم حضرت حقّ، عدل رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم، فعل الله است؛ ولایت او، ولایت الله است. اینها عین عباراتی است که در روایات داریم.

۲۰. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۸۸؛ دیلمی، ارشادالقلوب، ج ۱، ص ۴۶۹ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۹۷. (در این منابع، حدیث

از قول امام باقر علیه السلام نقل شده است.)

۲۱. سوره انفال، آیه ۱۷.

پیغمبر اکرم ﷺ بنابه نقلی می‌فرمایند: **وَلَايَتُهُ وَلَايَةُ اللَّهِ**:<sup>۲۲</sup> ولایت علی علیه السلام، ولایت خداست؛ حکومت علی علیه السلام، حکومت خداست؛ اقتدار علی علیه السلام، اقتدار خداست؛ سلطه و سلطنت علی علیه السلام، سلطه و سلطنت خودِ خدای متعال است. علی علیه السلام مجرای ظهور ولایت حضرت حق است.

این مقام قرب حضرت حق، مقام حبّ مطلق به حضرت حق را هم در دلش دارد؛ لذا قرآن کریم در سوره‌ی هَلْ آتَىٰ فَرْمُود: **وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ**:<sup>۲۳</sup> آنچه پایگاه و زیربنای اطعام طعام به یتیم و مسکین و اسیر بود، حبّ حضرت حق بود. **إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ**:<sup>۲۴</sup> نه لِثَوَابِ اللَّهِ؛ نه لِنَجَاةٍ مِنْ عِقَابِ اللَّهِ؛ نه! **إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ**؛ عاشقانه است! لذا پیغمبر و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما و آلهما در اوج قلّه‌ی حبّ هستند؛ عین مقام محبّت و حقیقت حبّ الهی هستند. حقیقت حبّ، آنها هستند. محبّ نیستند؛ حبّند؛ خودِ حبّ هستند؛ تحقّق حبّ، تجسّم حبّ و تمامیت حبّ به خدا هستند.

همان‌طور که می‌دانیم، انسان آمیزه‌ای از لطیفه‌ی روحانی و جرم جسمانی است؛ آمیزه‌ای از صفات خدایی و سجایای ملکوتی، به اضافه‌ی شهوات و غضب حیوانی است. این آمیزه، به شدّت در هم آمیخته شده است. سیر و سلوک عرفانی برای تفکیک این دو است؛ برای نجات دادن آن لطیفه‌ی ربّانی و روحانی از آن آمیزه‌ای که حیوانیت و شیطنیت و سبّیت و بهیمیت است. تمام سیر و سلوک و عرفان همین است که آن حقیقت و نفخه‌ی الهی را از آسفل سافلین جسم و حیوانیت و جسمانیت نجات دهد. به این آمیختگی در ادبیات عرفانی، طلسم می‌گویند. طلسم در ادبیات عرفانی یعنی به دام جسم افتادن روح و این آمیختگی. طلسم شکستن در ادبیات عرفانی که کار سلوک عارفان است، یعنی روح را از زندان تن نجات دادن. گفت:

۲۲. **وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَلَايَةُ اللَّهِ**: صدوق، امالی، ص ۳۲؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۳۱ و حرّعاملی، اثبات الهداة، ج ۳، ص

۵۴.

۲۳. سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۸.

۲۴. سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۹.

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک      چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

در ادبیات عرفانی، نجات دادن مرغ باغ ملکوت از قفس تن را طلسم‌شکنی می‌گویند و طلسم، جز به مدد ولایت، شکستنی نیست. جز ولایت ولیّ خدا، هیچ چیز نمی‌تواند این طلسم را بشکند. لذا آنهایی که در مسیر سیر و سلوک رفته‌اند و بی‌ولایت زحمت‌ها کشیده‌اند، ریاضت‌ها کشیده‌اند، چله‌نشینی‌ها و خلوت‌ها داشته‌اند، ذکرها گفته‌اند، عبادت‌ها کرده‌اند؛ همچنان در آن دام باقی مانده‌اند و مثل کرم ابریشمی که هرچه [تقللاً کند]، تارهای بیشتری دور خودش تنیده است، بیشتر به دام افتاده‌اند. لذا در سیر و سلوک، هیچ سالکی، جز به مدد ولایت ولیّ، جز با سرسپردن و دست بیعت دادن به ولیّ خدا، نمی‌تواند این طلسم را بشکند؛ و وقتی به مدد ولیّ حق، این طلسم شکست، آن لطیفه‌ی ربّانی، آن دم و نفخه‌ی الهی نجات پیدا می‌کند. این استخراج لطیفه‌ی نورانی به مدد ولایت را اصطلاحاً کیمیا می‌گویند. اینکه می‌گویند عارفان در پی کیمیا بودند، کیمیا یعنی این! نه اینکه بروند فلز آهن یا مس را به فلز طلا تبدیل کنند. نه! کیمیایی که عارف دنبالش است این است. این کاری است که ولایت می‌کند در شکستن این طلسم و رهاندن این روح به زندان افتاده، از زندان عالم طبع و عالم طبیعت و حیوانیت و جسمانیت. لذا امیرالمؤمنین علیه السلام اگر علیّی است که در خیبر می‌شکند و فاتح خیبر است، همین است. خیبر و قلعه‌ی یهود، همین نفس سالک است و جز به مدد ید ولایت علوی، در قلعه‌ی خیبر نفس، شکستنی و کنده‌شدنی نیست.

دیدید امیرالمؤمنین علیه السلام در ماجرای جنگ خیبر چه کردند! بنابه نقل، دری را که چهل مرد نیرومند فقط باز و بسته می‌کردند، امیرالمؤمنین علیه السلام اوّل با دست ولایت خودشان از جا کردند؛ سپس آن را به صورت افقی درآوردند و روی دستشان از آن، بین دو لبه‌ی خندقی که یهودیان کنده بودند تا برای ورود به قلعه راهی نباشد، پُلّی ساختند. بعد به تمام لشکریان اسلام فرمودند با اسب و همه‌ی سلاح‌هایتان بیاید و عبور کنید و به قلعه که درش را کُندم و دیگر درش باز است، وارد شوید. بعد که نگاه کردند، دیدند پاهای علی علیه السلام روی زمین هم نیست؛ علی علیه السلام بین زمین و آسمان است و این در را این‌گونه به دست گرفته است و سپاه عبور می‌کند و وارد قلعه می‌شود. وقتی از امیرالمؤمنین علیه السلام

پرسیدند، بنابه نقل فرمودند: **وَ اللَّهُ مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْرٍ بِقُوَّةِ جَسَدِيَّةٍ وَ لَا بِحَرَكَةِ غَدَائِيَّةٍ وَ لَكِنِّي أُيَدْتُ بِقُوَّةِ**

**مَلَكُوتِيَّةٍ وَ نَفْسٍ بِنُورِ رَبِّهَا مُضِيَّةً:**<sup>۲۵</sup> به خدا سوگند در خیر را با قدرت جسمانی خود و با نیروی حرکتی

که از غذا تولید می‌شود، نکنم. من مؤید به تأییدات الهی بودم و به قوه‌ی ملکوتی این در را کردم، نه

به نیروی بازوی خودم؛ و با جان و نفسی که به نور پروردگار خودش روشن بود، این کار از من صادر

شد. در قلعه‌ی خیبر یهود نفس را، جز با ید ولایت علوی نمی‌شود کند؛ لذا سالکانی که سر به ولایت

امیرالمؤمنین علیه السلام نسپرده باشند، راه به جایی ندارند؛ تا پایان عمر، بیرون از قلعه‌ی یهود نفس، باید

عمرشان تلف شود. جز با سرسپردن و فشردن دست ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام راهی برای موققت در

سیر و سلوک نیست. با این توضیحات، می‌خواستیم کمی نقش ولایت را در عرفان ترسیم کنیم.

سلطنت کلیه‌ی ذاتیه‌ی الهیه، ظهورش در نورالانوار محمدی صلی الله علیه و آله است. خاطرتان هست؛ در بحث

مهدویت در عرفان اشاره کردم که اهل عرفان به دو ولایت قائلند: یکی ولایت مطلقه‌ی کلیه‌ی شمسیه

و دیگری ولایت جزئیه‌ی قمریه. غیر ولی اعظم و ولی معصوم خدا هم به مراتب ولایت می‌رسند؛ منتها

ولایتشان، ولایت قمریه است؛ یعنی مثل ماه که از خورشید استضاء می‌کند و نور می‌گیرد، آنها از ولی

اعظم خدا نور می‌گیرند و در حدّ خودشان صاحب ولایت می‌شوند. در سلسله‌ی ولایت کلیه‌ی شمسیه،

حقیقت نورالانوار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که ظهور سلطنت کلیه‌ی ذاتیه‌ی الهیه است. این [حقیقت]

در هر عصر و زمانی، در یک ولی معصوم خدا ظهور می‌کند و در وجود مقدّس یکی از معصومین است.

در زمان ما، در وجود مقدّس حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا لیراب مقدمه الفداء و عمل الله تعالی فرجه الشریف است و حالا دوران

غیبت آن بزرگوار است و حکم غیبت دارند. کمال ظهور آن سلطنت و ولایت مطلقه‌ی کلیه‌ی الهیه،

آن ولایت مطلقه‌ی شمسیه در هیکل بشری پیغمبر خاتم و علی مرتضی صلوات الله علیهما است؛ و آن حقیقت

است که امروز در وجود مقدّس حضرت مهدی ارواحنا فداه است.

---

۲۵. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۲، ص ۲۳۹؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۲۷؛ بحرانی، حلیة الابرار، ج ۲، ص ۱۶۹ و با

کمی تفاوت در: مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۲۶؛ صدوق، امالی، ص ۵۱۴ و محدّث قمی، سفینة البحار، ج ۲، ص ۵۴۸.



حالا در این ماجرا، غدیر چیست؟ غدیر، ظهورِ ولایتِ مطلقه‌ی الهیه، و برداشته شدن پرده از جمال سلطنت غیبی الهی به امر حضرت حق است؛ و لذاست که غدیر، اعظم و اشرف اعیاد است و کمال دین و تمام نعمت به غدیر است؛ چنان که فرمود: **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي**.<sup>۲۶</sup> در همه‌ی تاریخ خلقت، هر بهره و فیضی به هر ولّی از اولیاء حق، چه اولیاء معصوم حق و چه اولیاء غیر معصوم حق رسیده است، از دریای بیکران و جاودان غدیر رسیده است؛ لذا همه‌ی اولیاء خدا، مست شراب خُمّ غدیر و پیاله‌نوش شراب غدیر هستند. همه از فیض غدیر، به مراتب ولایت نائل شده‌اند. تا اینجا در حدّ مختصری به گوشه‌ای از مقام ولایت در جنبه‌ی عرفان و جایگاه غدیر در آن اشاره کردم و به همین مقدار بسنده می‌کنم. اکنون به موضوع ولایت در جنبه‌ی ظاهری، در جنبه‌ی حکومت می‌پردازم. خواهش می‌کنم این را هم با دقت گوش کنید که بتوانیم تا حدودی مطلب را بگوییم.

### ولایت از منظر زعامت

لازمه‌ی حکومت و ولایت، وضع قوانین و مقررات و صدور احکام و دستورات است؛ اصولاً حکومت یعنی این. حکومت برای جامعه، قواعدی وضع می‌کند. به این قواعد که باید از آنها تبعیت شود، قانون یا مقررات می‌گویند. افرادی را در سمت‌هایی منصوب می‌کند، دستورات فردی برای افراد صادر می‌کند که به این هم احکام و دستورات می‌گویند. پس لازمه‌ی حکومت چیست؟ وضع قوانین و مقررات و صدور احکام و دستورات. از سوی دیگر، قوانین و مقررات و احکام و دستورات، محدودکننده‌ی آزادی مردم هستند و نوعی تصرف در حوزه‌ی حقوق مردم به حساب می‌آیند. وقتی شما به فردی می‌گویید تو حق نداری با اتومبیل از این خیابان رد شوی و اگر وارد شوی جریمه‌ات می‌کنم؛ وقتی به جوان می‌گویید به این سال که رسیدی، به زور هم که شده می‌فرستمت خدمت

---

۲۶. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.



سربازی؛ به کاسب می‌گویید باید این قدر از درآمدت را مالیات بدهی و امثال اینها؛ در واقع دارید آزادی‌های افراد را محدود می‌کنید. این می‌گوید من دلم نمی‌خواهد مالیات بدهم. چرا مرا مجبور می‌کنید؟ آن یکی می‌گوید من دلم می‌خواهد با ماشینم از این طرف، داخل این خیابان بروم. چرا مرا محدود می‌کنید؟ پس وضع مقررات و صدور دستورات، نوعی دخالت در حوزه‌ی حقوق و آزادی‌های اشخاص است. چه کسی حق دارد چنین کاری بکند؟ چه کسی حق دارد آزادی‌های مردم دیگر را محدود کند؟ حق تصرف در هر چیزی، زائیده‌ی مالکیت نسبت به آن چیز است. من حق دارم و آزادم در دفتر خودم، هر چیزی دلم خواست بنویسم؛ اما اجازه ندارم در دفتری که مال شماست چیزی بنویسم. چیزی که به من اجازه داد در این دفتر بنویسم، چه بود؟ مالکیت من. چون این دفتر مال من بود، من حق نوشتن داخلش را داشتم؛ اما آن دفتر مال من نیست و لذا حق ندارم چیزی داخلش بنویسم. این خانه مال من است؛ لذا می‌توانم واردش شوم. اما آن خانه مال من نیست و لذا من حق ندارم واردش شوم. پس چیزی که حق تصرف می‌دهد، مالکیت است. حال، چه کسی مالک مردم است که به اعتبار مالکیتش حق داشته باشد در حوزه‌ی زندگی مردم دخالت کند و برای مردم تعیین تکلیف کند؟ چه کسی مالک مردم است؟ کسی که وجود را به مردم داده است؛ یعنی خالق مردم. کسی که خالق انسان‌هاست، مالک انسان‌هاست؛ و چون مالک انسان‌هاست، حق تصرف در ملک خود را دارد؛ می‌تواند به آنها امر و نهی کند. لذا خدا ولی است. ولایت که حق تصرف، دستور دادن و حق تعیین وظیفه کردن است، منحصرأ از آن خداست. الله، ولی است.

ولایت خدا چگونه ظهور پیدا می‌کند؟ در قالب احکام دین. خدا می‌گوید خمس بده، زکات بده، حج به جا بیاور، جهاد کن، دفاع کن، نماز بخوان، حجاب داشته باش، شراب نخور. امر و نهی‌هایی که خدا در دین کرده و قوانین و مقرراتی که در آن وضع کرده، ظهور ولایت خداست. اجرا شدن برخی از دستوراتی که خدا در قالب قوانین دینی داده، مستلزم وجود یک حکومت بشری در جامعه است. خدا دستور داده است که به جهاد بروید. جهاد را بدون اینکه حکومتی، ارتش تشکیل دهد و آن را هدایت و فرماندهی کند، نمی‌شود انجام داد. خدا دستور داده است از مرزهای سرزمین اسلامی دفاع کنید.

بدون تشکیل ارتش توسط یک حکومت، این دفاع صورت نمی‌گیرد. خدا دستور داده است خمس و زکات بگیری و در مصارف معینی مصرف کنید. سیستم مالیات‌گیری، دریافت مالیات‌ها و هزینه کردن و تخصیص پول‌هایی که گرفته شده در مصارف معین، جز با وجود یک حکومت امکانپذیر نیست. خدا قوانین قضایی وضع کرده و مجازات‌هایی را مشخص کرده است. اجرا کردن این قوانین قضایی بدون حکومت ممکن نیست. تا حکومتی نباشد، قوه قضائیه‌ای نباشد، نیروی انتظامی‌یی نباشد که با جرم مشهود مقابله کند و مجرم را دستگیر کند؛ تا دستگاه قضائی‌یی نباشد، آیین دادرسی‌یی نباشد که رسیدگی کند؛ تا قوانین جزائی‌یی نباشد که مجازات را مشخص کند؛ و بالاخره تا مجری حکمی نباشد که حکم قاضی را اجرا کند، این قوانین قضایی قرآن قابل اجرا نیست. در حوزه‌ی سیاسی و بحث تعاملات با سایر اقوام، قوانینی در قرآن وضع شده است؛ اینکه حق ندارید ولایت دیگران را بپذیرید، در تعاملات با چه کسانی حق دارید رابطه‌ی مسالمت‌آمیز برقرار کنید و با چه کسانی حق ندارید و باید رابطه‌تان مخاصمه‌آمیز باشد. این قوانینی که اسلام در روابط بین‌الملل آورده است، بدون یک حکومت، قابل اجرا نیست. و قس علی هذا.

بنابراین، ظهور ولایت خدا، این قوانین است. به اجرا درآمدن این قوانین، بدون وجود یک حکومت بشری در جامعه، امکانپذیر نیست. حال، این حکومت بشری که تشکیل شد، خودش نمی‌خواهد مقررات وضع کند؟ خودش نمی‌خواهد بگوید آقا شما وزیر! شما وکیل! شما قاضی! نمی‌خواهد انتصابات انجام دهد؟ نمی‌خواهد دستور صادر کند؟ این هم که دوباره شد همان مشکل اول! این کار تصرف در محدوده‌ی آزادی‌ها و حقوق دیگران است و بشری که در رأس این حکومت قرار گرفته است، اسمش هرچه می‌خواهد باشد، به چه اجازه‌ای می‌خواهد این کار را بکند؟ او که دیگر خالق مردم نیست که مالک مردم باشد و مجاز باشد در حیطة‌ی مالکیت خودش دخالت و تعیین تکلیف کند! برای این حاکم چه کار کنیم؟

از اینجا می‌فهمیم که فقط کسی می‌تواند در رأس حکومت اسلامی قرار گیرد که مالک انسان‌ها به او اذن و اجازه بدهد؛ بگوید من به تو اجازه می‌دهم در محدوده‌ی ملک من وارد شوی و دخالت کنی؛

مثل اینکه من به شما اجازه می‌دهم وارد خانه‌ی من شوید؛ من به شما اجازه می‌دهم در دفتر من، چیزی که می‌خواهید بنویسید. آن وقت دخالت شما مشروع و مجاز می‌شود. پس کسی می‌تواند در رأس حکومت اسلامی قرار گیرد و حاکمیتش مشروعیت داشته باشد و مجاز و موجه باشد، که خدایی که خالق و مالک و ولیّ مردم است، به او اذن دهد؛ که من به تو اجازه می‌دهم به مخلوقات من که ملک من هستند، دستور بدهی، تعیین تکلیف کنی، مقرّرات و چارچوب‌هایی برایشان وضع کنی.

لذا از اینجا می‌شود فهمید که اولاً، وجود یک حکومت اسلامی یک ضرورت مسلم است؛ چون قوانین اجتماعی قرآن بدون حکومت، قابل پیاده شدن نیست. خدا هم قرآن را نفرستاده است که ما فقط بنشینیم قرآن بخوانیم، ختم قرآن کنیم و ثواب ببریم. این قوانین برای اجرا شدن آمده است و اجرایش هم مستلزم وجود حکومت است. پس اولاً، حکومت اسلامی یک امر ضروری است؛ و ثانیاً، کسی می‌تواند در رأس این حکومت امر و نهی کند که خدا به او اذن داده باشد؛ گفته باشد اجازه می‌دهم نسبت به مخلوقاتم دستور بدهی، قانون وضع کنی و مقرّرات تصویب کنی.

در نتیجه کسی که در رأس حکومت اسلامی قرار می‌گیرد، باید از جانب خدا مأذون باشد. هیچ‌کس جز خدا نمی‌تواند اذن حاکمیت بدهد. رأی مردم نمی‌تواند این کار را بکند؛ چون مردم خودشان ولایت ندارند که بخواهند با رأی خودشان به کسی ولایت بدهند. گفت:

ذات نایافته از هستی بخش      کی تواند که شود هستی‌بخش

مثل این است که این خانه مال شماست؛ بعد من به دیگری می‌گویم من به شما اجازه می‌دهم به خانه‌ی ایشان وارد شوید. من خودم چکاره‌ام که بخواهم به ایشان اجازه بدهم؟ پس رأی مردم نمی‌تواند مشروعیت ایجاد کند. حکومتی که می‌خواهد مجرم را بگیرد، محاکمه و اعدام کند، به چه مجوّزی می‌خواهد این کار را بکند؟ این محدوده‌ی مالکیت خداست و جز به اذن خدا، کسی نمی‌تواند این کار را بکند. از اینجا نتیجه می‌گیریم که حاکمی که می‌خواهد در جامعه‌ی اسلامی حکومت کند، باید مأذون من عندالله باشد.

پس قرار است خدا اذن بدهد؛ خداست که قرار است به کسی اجازه دهد که حاکم حکومت اسلامی شود. خدا حکیم است یا نه؟ بله! آیا عقل، فهم و حکمت اجازه می‌دهد در شرایطی که فرد واجد صلاحیت‌تری وجود دارد، به یک فرد بی‌صلاحیت یا کم‌صلاحیت، این اذن را بدهیم؟ فرض کنیم شما می‌خواهی ماشینت را دست یک تعمیرکار بدهی که تعمیر کند؛ می‌بینی یک تعمیرکار ماهر هست که به‌خوبی می‌تواند اتومبیل شما را عیب‌یابی و تعمیر کند؛ یکی دیگر هم هست که ادعای تعمیرکاری دارد؛ ولی چیزی بلد نیست. اگر شما فرد عاقلی باشی، ممکن است به فردی که تعمیر اتومبیل بلد نیست، اذن بدهی که ماشین شما را دست‌کاری کند؟ محال است این کار را بکنی. بالاتر؛ فرزند شما بیمار شده و قرار است جراحی قلب روی او صورت گیرد. یک جراح مبرز ماهر قلب، با معلومات بسیار بالا و تجربیات بسیار موفق در گذشته داریم؛ یک نفر هم داریم که اصلاً جراح نیست، قصاب است! ممکن است شما بچه‌ات را برای جراحی قلب، دست این قصاب بدهی؟ عقل و حکمت به تو اجازه می‌دهد؟ چطور ما چیزی را که برای خودمان نامعقول و غیرقابل تصور می‌دانیم و خنده‌مان می‌گیرد، [به خدا نسبت می‌دهیم]؟ شما یک پارچه‌ی گران‌قیمت خریده‌ای؛ می‌خواهی بدهی کت و شلوار برایت بدوزند. یک خیاط بسیار ماهر داریم؛ یک پالان‌دوز هم داریم. عقل به شما اجازه می‌دهد که پارچه‌ی گران‌قیمت را دست پالان‌دوز بدهی؟ لذاست که اگر خدای حکیم قرار است به کسی اذن بدهد و بگوید من به تو اذن می‌دهم در صدر و رأس حکومت اسلامی قرار بگیری و به مخلوقات من امر و نهی کنی، تا فرد بافضیلت‌تر وجود دارد، محال است به فرد بی‌فضیلت یا کم‌فضیلت اذن دهد؛ چون این کار، خلاف حکمت است. عقل یک بشر هم به او اجازه نمی‌دهد چنین کاری بکند؛ آن‌وقت ما این را به خدا نسبت دهیم؟ پناه می‌بریم به خدا! بعضی از سنی‌ها در همین دام افتاده‌اند؛ حتی بعضی از باسوادها و ملاحیان!

برای من خیلی تعجب‌آور است. ابن‌ابی‌الحدید معتزلی، شارح نهج‌البلاغه، دانشمند بسیار توانمندی است و شرحی بر نهج‌البلاغه نوشته که واقعاً کتاب ارزشمندی است؛ منتها سنی و معتزلی‌مذهب است. او علی علیه السلام را به‌عنوان خلیفه‌ی چهارم تلقی می‌کند و نهج‌البلاغه‌ی او را شرح می‌کند. او بارها در

همین کتاب، در شرح خطبه‌های مختلف، بر افضلیت علی بن ابیطالب علیه السلام نسبت به ابابکر و عمر و عثمان تصریح کرده است. آقا! پس تو چگونه سنی ماندی؟! بروید نگاه کنید! ابن ابی‌الحدید در شرح خطبه‌ی اوّل نهج‌البلاغه چیزی را به خدا نسبت می‌دهد که اگر ما در مورد بچه‌ی چهار پنج ساله بگوییم، به او برمی‌خورد. اگر به بچه‌ی چهار پنج ساله بگوییم تو مثلاً یک بستنی خوشمزه را کنار گذاشتی و یک چیز بدمزه را ترجیح دادی، می‌گوید: مگر من دیوانه‌ام که این کار را بکنم؟! اما ابن ابی‌الحدید، دانشمند بزرگ معتزلی‌مذهب که علی علیه السلام را افضل از ابابکر و عمر و عثمان می‌داند، در مقدمه‌ی کتابش می‌گوید: قَدْ مَّ الْمَفْضُولَ عَلَى الْأَفْضَلِ: <sup>۲۷</sup> خدا، فرد کم‌فضیلت‌تر را بر فرد پرفضیلت‌تر مقدم داشت؛ یعنی ابوبکر و عمر و عثمان کم‌فضیلت‌تر را بر علی علیه السلام پرفضیلت‌تر مقدم داشت. این چه نسبتی است که شما به خدا می‌دهید؟ گفتیم؛ به یک بچه‌ی چهار پنج ساله این نسبت را بدهی، به او برمی‌خورد؛ تو چگونه جرأت می‌کنی به خدا نسبت دهی؟

عقل می‌گوید تا زمانی که رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم هست، چون افضل همه‌ی خلق است، خدا به او اذن حکومت می‌دهد. در اینجا شیعه و سنی با هم اختلافی ندارند؛ اما بعد از رحلت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم آیا این امر که سقیفه کسی را انتخاب کرد، به او اذن حاکمیت می‌دهد؟ ماجرای سقیفه در مباحثی که مطرح کرده‌ایم، هست؛ هم در سایت هست و هم در سی‌دیها. در آن مباحث، پرونده‌ی سقیفه را باز کردیم و افتضاحی را که آنجا بود، مقداری توضیح دادیم. حالا فرض کنید سقیفه، از همه‌ی مردم کلّ کشور اسلامی تشکیل شده بود و همه‌ی شهرها به سقیفه آمده بودند یا نماینده‌هایی انتخاب کرده بودند؛ که چنین چیزی نبود. یا فرض کنید اقلّاً همه‌ی مردم مدینه در سقیفه جمع شده بودند؛ که این هم نبود. پنج شش نفر بیشتر در سقیفه جمع نشده بودند. فرض کنیم آنجا انتخابات آزاد هم برگزار شد؛ دیکتاتوری نبود که کاندیدای طرف مقابل را زمین بیندازند؛ با لگد به شکمش بکوبند و بگویند: **أَفْتُلُوا**

---

<sup>۲۷</sup>. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۳.

**سَعْدًا! قَتَلَ اللَّهُ سَعْدًا!**<sup>۲۸</sup> فرض کنید این هم نبود و انتخابات آزاد بود. سؤال: مگر مردم می‌توانند به کسی اذن حاکمیت بدهند؟ فرض کنید اصلاً رأی‌گیری کردیم! بعد از رسول الله ﷺ یک فرماندم عمومی برگزار کردیم؛ همه‌ی مردم هم صددرصد به حاکمیت ابوبکر رأی دادند. مگر حاکمیت ابوبکر، با رأی مردم مشروعیت پیدا می‌کند؟ [حکومت] اذن خدا را می‌خواهد و خدا اگر بخواهد اذن بدهد، -خدا حکیم است- تا افضل وجود داشته باشد، مگر ممکن است به مفضول، اذن حکومت بدهد؟

تابه‌حال نه گام آمده‌ایم. گام دهم این است: اهل سنت و شیعیان، احادیث فراوانی از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند -آن قدر زیاد است که به مخیله‌تان هم خطور نمی‌کند- که علی عَلِيٍّ افضل امت است.<sup>۲۹</sup>

علی عَلِيٍّ اعلم امت است.<sup>۳۰</sup> علی عَلِيٍّ افضای امت است.<sup>۳۱</sup> علی عَلِيٍّ اشجع امت است.<sup>۳۲</sup> علی عَلِيٍّ اول من آمن است.<sup>۳۳</sup> علی عَلِيٍّ اول من أسلم است.<sup>۳۴</sup> علی عَلِيٍّ افضل المؤمنین است.<sup>۳۵</sup> است و الی آخر.

---

۲۸. طبری، مسترشد، ص ۳۰۴؛ ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۷۴؛ حرّعاملی، اثبات الهداة، ج ۳، ص ۳۷۷؛ احمدبن حنبل، مسند احمدبن حنبل، (بیروت، مؤسسة الرسالة)، ج ۱، ص ۴۵۳ و ابن‌قتیبی‌دینوری، الامامة والسیاسة، (قاهره، مؤسسة الحلبي)، ج ۱، ص ۱۷.

بعد از رحلت رسول الله ﷺ، هنگامی که گروهی از مهاجر و انصار برای تعیین تکلیف خلافت، در سقیفه بنی‌ساعده جمع شده بودند، عمر بن الخطاب، سعد بن عبادی خزرجی را که کاندیدای خلافت از سوی انصار بود، روی زمین انداخت و با لگد به شکم او کوبید و گفت: بکشید سعد را! خدا مرگش دهد این سعد را!

۲۹. **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَحْيَى عَلِيٍّ أَفْضَلُ أُمَّتِي:** حرّعاملی، اثبات الهداة، ج ۲، ص ۲۴۷ و بحرانی، عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۵۱۶ و سلیم‌بن قیس الهاللی، کتاب سلیم، ج ۲، ص ۵۶۷.

منابع اهل سنت: **قَدْ رَوَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ أَنَّهُ قَالَ لَمْ يُرَوْ لِأَخِي مِنَ الصَّحَابَةِ مِنَ الْفَضَائِلِ مَا رَوَى لِعَلِيِّ:** ابن‌حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، (بیروت، دارالفکر)، ج ۷، ص ۲۹۷ و **لَمْ يُرَوْ فِي فَضَائِلِ أَخِي مِنَ الصَّحَابَةِ بِالْأَسَانِيدِ الْحَسَنَةِ مَا رَوَى فِي فَضَائِلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ:** ابن‌عبدالبر، الاستيعاب في معرفة الاصحاب، (بیروت، دارالجليل)، ج ۳، ص ۱۱۱۵.

۳۰. منابع شیعی: **إِنَّ عَلِيًّا أَكْبَرُ الْمُسْلِمِينَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ بَعْدِي حَقًّا، وَ أَقْدَمُهُمْ سَلْمًا، وَ أَعْلَمُهُمْ عِلْمًا، وَ أَحْلَمُهُمْ حِلْمًا:** طوسی، محمد بن الحسن، امالی، ص ۶۰۷؛ **قَوْلُ النَّبِيِّ ﷺ لِفَاطِمَةَ: زَوْجَتُكَ خَيْرُ أَهْلِ بَيْتِي أَعْلَمُهُمْ عِلْمًا وَ أَفْضَلُهُمْ حِلْمًا:** طبرسی، احمد بن علی، احتجاج، ج ۲، ص ۵۱۶؛ **أَعْلَمُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ:** صدوق، امالی، ص ۱۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۴۹ و حرّعاملی، اثبات الهداة، ج ۳، ص ۲۶۴.



شمای اهل سنتی که عالمان بزرگت، این همه حدیث از رسول الله ﷺ نقل کرده‌اند که علی افضل است، چطور به خودت اجازه می‌دهی که باور داشته باشی درحالی که افضل وجود دارد، خدا بر حاکمیت مفضول و کم فضیلت‌تر مشروعیت ببخشد؟!

منابع اهل سنت: **أَعْلَمُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ**: دیلمی، الفردوس بمأثور الخطاب، (بیروت، دارالکتب العلمیه)، ج ۱، ص ۳۷۰ و سیوطی، جامع الاحادیث، (بی‌جا، بی‌نا)، ج ۵، ص ۱۰۳؛ **فَعَلِيَ أَشْجَعُ النَّاسِ قَلْبًا وَ أَعْلَمُ النَّاسِ عِلْمًا وَ أَحْلَمُ النَّاسِ حِلْمًا...**: ابن مغازلی، مناقب الامام علی بن ابیطالب، (صنعا، دارالآثار)، ج ۱، ص ۱۹۷.

۳۱. **قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَفْضَاكُمُ عَلِيٌّ**: ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۲، ص ۳۳ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۷۸.

منابع اهل سنت: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۲۱۹ و زمخشری، تفسیر کشاف، (بیروت، دارالکتب العربی)، ج ۲، ص ۳۹۸، ذیل آیهی ۴۵ سوره ی هود.

۳۲. منابع شیعی: **فَعَلِيَ أَشْجَعُ النَّاسِ قَلْبًا**: صدوق، امالی، ص ۴۳۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۹۲ و حلی، کشف الیقین، ص ۳۱۶.

منابع اهل سنت: **فَعَلِيَ أَشْجَعُ النَّاسِ قَلْبًا وَ أَعْلَمُ النَّاسِ عِلْمًا وَ أَحْلَمُ النَّاسِ حِلْمًا**: ابن مغازلی، مناقب الامام علی بن ابیطالب، (صنعا، دارالآثار)، ج ۱، ص ۱۹۷.

۳۳. منابع شیعی: **قال رسول الله ﷺ: عَلِيُّ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي**: طوسی، امالی، ص ۸۴۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۲۴ و حرّعاملی، اثبات الهداة، ج ۳، ص ۱۶۴.

منابع اهل سنت: **عَلِيُّ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي**: ابن عساکر، تاریخ دمشق، (بیروت، دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع)، ج ۴۲، ص ۴۱.

۳۴. **عَلِيُّ أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ**: طوسی، امالی، ص ۲۷۴؛ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۲، ص ۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۲۱۲ و هاشمی خویی، منهاج البراعه، ج ۸، ص ۲۷۷.

منابع اهل سنت: طبرانی، معجم الکبیر (قاهره، مکتبه ابن تیمیة)، ج ۲۲، ص ۴۱۶: **حَدَّثَنَا... عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي الطُّقَيْلِ، قَالَ: قَالَتْ عَائِشَةُ: اشْتَكَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَيْتِي، فَأَتَتْهُ فَاطِمَةُ... فَقُلْتُ: يَا فَاطِمَةُ، أَخْبِرِينِي مَا قَالَ لَكَ...؟ فَقَالَتْ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: ... قَالَتْ: فَجَزَعْتُ ثُمَّ سَارَتْنِي فَقَالَ: «أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ زَوْجَكَ أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ إِسْلَامًا وَ أَعْلَمُهُمْ عِلْمًا؟» وَ ابن عساکر، تاریخ دمشق، (بیروت، دارالفکر)، ج ۴۲، ص ۳۶: **قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: عَلِيُّ أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ.****

۳۵. **ثُمَّ قَالَ مَعَاشِرَ النَّاسِ هَذَا عَلِيُّ أَحْسَنُ وَ وَصِيٌّ وَ وَايَ عِلْمِي وَ خَلِيفَتِي عَلِيُّ أُمَّتِي وَ عَلِيٌّ تَفْسِيرُ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الدَّاعِي إِلَيْهِ وَ الْعَامِلُ بِمَا يَرْضَاهُ وَ الْمُحَارِبُ لِأَعْدَائِهِ وَ الْمُوَالِي عَلَى طَاعَتِهِ وَ التَّاهِي عَنْ مَعْصِيَةِ خَلِيفَةِ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ...**: طبرسی، احمد بن علی، احتجاج، ج ۱، ص ۶۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۲۰۹ و حرّعاملی، اثبات الهداة، ج ۳، ص ۱۱۹.



لذا با ده گامی که قدم به قدم و خیلی منظم شما را جلو آوردم، عقل به روشنی بر خلافت و زعامت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله حکم می کند. آن قدر فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام زیاد است که قابل تصور نیست! آن قدر تصریحات پیامبر صلی الله علیه و آله بر این فضیلت ها گسترده است که قابل تصور نیست! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بنابر نقل فرمودند: **لَوْ أَنَّ الرِّيَاضَ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرَ مِدَادًا وَ الْجَنَّ حُسَابًا وَ الْإِنْسَ كُتَابًا مَا أَحْصَوْا فَضَائِلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ**:<sup>۳۶</sup> اگر چوب های همه ی باغ های عالم را به قلم تبدیل کنند، همه ی آب های دریا های عالم را به مرکب تبدیل کنند، همه ی جن های عالم را به حسابگران و شمارندگان و همه ی انسان های تاریخ آفرینش را به نگارندگان و نویسندگان؛ نمی توانند فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام را احصا کنند. گفت:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام در احادیثی که شیعه و سنی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند، آن قدر گسترده است و به آن تصریح شده که تصوّرش دور از ذهن است. شاید تا وقتی که به عنوان یک محقق وارد میدان نشویم و کتاب های متعدّد را ورق نزنیم، باورمان نیاید. و تازه خدا می داند چقدر از کتاب های عظیمی که در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته شد، توسط حکومت های سنی، نابود شد؛ کتاب های عظیم با مجلّدات فراوان، توسط نویسندگان سنی و شیعه! آن دانشمند گفت: من چه بگویم در عظمت مردی که دشمنان از سر دشمنی، فضائل او را انکار و کتمان کردند و دوستان از سر ترس و تقیه، فضائل او را به زبان نیاوردند؛ اما امروز، فضائل او همه ی عالم را پر کرده است.<sup>۳۷</sup> با این وصف، در افضلیت علی علیه السلام بر ابوبکر و عمر و عثمان تردیدی هست؟! فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام در روایات، آن قدر گسترده است که انسان هر طور بخواهد واردش شود، در این دریای عظیم گم می شود؛ غرق می شود! و

۳۶. اربلی، کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۱۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۹۷ و حلی، نهج الحق، ص ۲۳۱.

۳۷. ما أقول فی رجلٍ أسرّ أولیاءه مناقبه تقيّه، و كتمها أعداؤه حنفاً و عداوةً، و مع ذلک قد شاع منه ما ملأ الخافقين: دیلمی، غرر الاخبار،

ص ۸ و عاملی نباطی، الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۲۱۷.

تازه بسیاری از فضیلت‌ها گفته نشده است. منسوب به پیغمبر ﷺ است که به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: **لَوْ لَا أَنْ تَقُولَ فِيكَ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي الْمَسِيحِ ابْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فِيكَ الْيَوْمَ مَقَالًا لَا تَمُرُّ بِمَالٍ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ وَ مِنْ فَضْلِ طَهْوَرِكَ [وَضُونِكَ] فَاسْتَشَفَّوْا بِهِ:**<sup>۳۸</sup> یا علی! اگر نبود که نگرانم و می‌ترسم همان اتّفاقی که در امت مسیح افتاد، که مسیح را پسر خدا یا خدا خواندند، در رابطه با تو در امت من بیفتد، من امروز در فضائل تو چیزی می‌گفتم که بر هیچ گروهی عبور نمی‌کردی، مگر اینکه خاک زیر پای تو را به تبرک برمی‌داشتند و اضافه‌ی آب وضوی تو را به‌عنوان شفا برمی‌گرفتند. این حدیث نشان می‌دهد که بسیاری از فضیلت‌ها را پیغمبر صلی الله علیه و آله به زبان نیآورده‌اند و با وجود این، این همه حدیث در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام هست.

حالا می‌خواهیم کمی وارد روایات و احادیث بشویم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: **لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَتَى سُمِّيَ عَلِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَا أَنْكَرُوا فَضْلَهُ [فَضَائِلَهُ]:** اگر مردم می‌دانستند علی علیه السلام چه موقع، امیرالمؤمنین نامیده شد، فضائل او را انکار نمی‌کردند. بعد فرمودند **سُمِّيَ بِذَلِكَ وَ آدَمُ بَيْنَ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ:** علی علیه السلام، امیرالمؤمنین نامیده شد، وقتی که آدم علیه السلام بین جسم و روح بود و هنوز روح در او دمیده نشده بود؛ قبل از خلقت آدم علیه السلام. **وَ حِينَ قَالَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى:** آن زمانی که خدا پیمان عالم ذر را گرفت، علی علیه السلام، امیرالمؤمنین نامیده شد. **فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى أَنَا رَبُّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ:**<sup>۳۹</sup> آن روز خدا فرمود: من پروردگار شما هستم، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نبی شماس است و علی علیه السلام امیر شماس است.

۳۸. مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۲۷۲؛ کراچی، کنزالفوائد، ج ۲، ص ۱۷۹ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۱، ص ۲۶۴. منابع اهل سنت: هبشی، نورالدین، مجمع الزوائد، (بیروت، دارالفکر)، ج ۹، ص ۱۷۸ و طبرانی، معجم الکبیر، (قاهره، مکتبه ابن تیمیة)، ج ۱، ص ۳۲۰.

۳۹. حرّعاملی، اثبات الهداة، ج ۳، ص ۳۱۴ (با اندکی تفاوت) و مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۱۷۸: **لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَتَى سُمِّيَ عَلِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَا أَنْكَرُوا فَضْلَهُ سُمِّيَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ آدَمُ بَيْنَ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ قَالَ اللَّهُ -عَزَّ وَ جَلَّ- وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ بَلَى فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى أَنَا رَبُّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ وَ عَلِيُّ أَمِيرِكُمْ.**

بنابه احادیثی که از پیغمبر اکرم ﷺ روایت شده است، شهادت به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار وحدانیت خدا و رسالت ختمی پیغمبر خاتم ﷺ در عرش مکتوب بود؛<sup>۴۰</sup> بر دو بال جبرئیل نوشته شده بود.<sup>۴۱</sup> اینهایی که عرض می‌کنم عین احادیث نبوی است. ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بر در بهشت حک شده بود.<sup>۴۲</sup> ماجرا، ماجرای زمان تاریخی نیست؛ مربوط به آغاز آفرینش است؛ مربوط به زمانی است که خبری از مخلوقات این عالم خاک نبود. آنجا ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام مسجّل و مسلم بود. در طلیعه‌ی بحث اهل بیت علیهم السلام کتاب مصباح/الهدی، احادیث مربوط به این موضوع را برایتان خواندم. این حدیث را خواندم که پیامبر اکرم ﷺ و امیر مؤمنان علیه السلام از یک نور بودند و چهارده هزار سال پیش از خلقت آدم، تسبیح و تقدیس خدا را می‌گفتند و این نور، در تاریخ خلقت حرکت کرد تا در صلب عبدالمطلب آمد و آنجا از هم جدا شدند؛ یکی در وجود عبدالله و یکی در وجود ابوطالب رفت.<sup>۴۳</sup> اینها احادیثی است که خود سنی‌ها هم نقل کرده‌اند.<sup>۴۴</sup> آن کلماتی که بر آدم علیه السلام القاء شد و با آن کلمات،

۴۰. إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمَّا خَلَقَ الْعَرْشَ كَتَبَ عَلَيَّ قَوَائِمَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: طبرسی، احمدبن علی، احتجاج، ج ۱، ص ۱۵۸ (با اندکی تفاوت)، مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱.

۴۱. لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ جِبْرِيْلَ كَتَبَ عَلَيَّ جَنَاحِيْهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: طبرسی، احمدبن علی، احتجاج، ج ۱، ص ۱۵۸ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱.

۴۲. فَقَالَ لِي جِبْرِيْلُ علیه السلام اقْرَأْ يَا مُحَمَّدُ مَا عَلَيَّ الْأَبْوَابِ فَقَرَأْتُ ذَلِكَ أَمَا أَبْوَابُ الْجَنَّةِ فَعَلَى أَوَّلِ بَابٍ مِنْهَا مَكْتُوبٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيَّ وَلِيُّ اللَّهِ: ابن‌شاذان، فضائل، ص ۱۵۲ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۴۴.

۴۳. مسعودی، اثبات‌الوصیة، ص ۱۳۳؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۲۸ و دیلمی، ارشادالقلوب، ج ۲، ص ۲۱۰ و ابن‌بطریق، عمدة‌عیون صحاح‌الخبار فی مناقب‌امام‌الابرار، ص ۲۰۹.

۴۴. ابن‌عساکر، تاریخ‌دمشق، (دمشق، دارالفکر والنشر والتوزیع)، ج ۴۲، ص ۶۷؛ ذهبی، میزان‌الاعتدال، ج ۱، ص ۵۰۷؛ ابن‌حجر عسقلانی، لسان‌المیزان، (بیروت، مکتب‌المطبوعات‌الاسلامیة)، ج ۳، ص ۸۱ و قندوزی، ینابیع‌المودة، (تهران، دارالاسوة)، ج ۲، ص ۳۰۷. عَنْ سَلْمَانَ قَالَ: سَمِعْتُ حَبِيْبِي رَسُوْلَ اللَّهِ ﷺ يَقُوْلُ: كُنْتُ اَنَا وَ عَلِيٌّ نُورًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ مُطْبِعًا يُسَخُّ اللَّهُ ذَلِكَ التُّورَ وَ يُقَدِّسُهُ قَبْلَ أَنْ يُخْلَقَ آدَمُ بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ، فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ رَكَّبَ ذَلِكَ التُّورَ فِي صُلْبِهِ، فَلَمْ يَزَلْ فِي شَيْءٍ وَاحِدٍ حَتَّى افْتَرَقْنَا فِي صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَجُزْءٌ اَنَا وَ جُزْءٌ عَلِيٌّ.

توبه‌ی آدم علیه السلام پذیرفته شد، که **فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ**؛<sup>۴۵</sup> یکی از آن کلمات، وجود مقدس و نورانی امیرالمؤمنین علیه السلام است. آدم علیه السلام خدا را به این پنج نور مقدس خمسه‌ی طیبه قسم داد و توبه‌ی او پذیرفته شد.<sup>۴۶</sup>

می‌خواهم بگویم اینها را بگذاریم کنار آن سه تای دیگر که آنها می‌گویند مقدم بر امیرالمؤمنین علیه السلام هستند؟! به خدا پناه می‌بریم! خود امیرالمؤمنین علیه السلام یکبار با سینه‌ای پر از درد، بنابر آنچه نقل شده فرمودند: **الدَّهْرُ أَنْزَلَنِي ثُمَّ أَنْزَلَنِي ثُمَّ أَنْزَلَنِي حَتَّى يُقَالَ: عَلِيٌّ وَ مُعَاوِيَةُ**؛<sup>۴۷</sup> روزگار مرا تنزل داد؛ خفیفم کرد؛ خوارم کرد؛ تا اینکه حالا اسم مرا کنار اسم معاویه می‌برند و من، در حکومت، رقیب معاویه شده‌ام. انسان شرمش می‌آید که امیرالمؤمنین علیه السلام را با آن سه نفر مقایسه کند؛ ولی چون بحث از این است که آن افضل که خدا اذن به خلافت و ولایت او بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله می‌دهد، چه کسی است؛ ناگزیریم بگوییم و باید مقایسه کنیم.

در تاریخ آفرینش، کیست که در تولدش برای امیرالمؤمنین علیه السلام دومی باشد؟ از آغاز خلقت تا قیامت، امیرالمؤمنین علیه السلام در اینکه محلّ تولدش کعبه است، دومی ندارد. هم موسای عمران علیه السلام وقتی خواست به دنیا بیاید، بنابر آنچه نقل شده، مادرش را از عبادتگاه بیرون کردند و هم عیسی بن مریم علیه السلام وقتی خواست به دنیا بیاید، به مادر او امر کردند از عبادتگاه بیرون برود.<sup>۴۸</sup> اما مادر امیرالمؤمنین علیه السلام را دعوت کردند و دیوار کعبه شکافته شد. فاطمه بنت اسد علیه السلام وارد شد و بانوان بهشتی آمدند، کمک کردند و علی علیه السلام به دنیا آمد. علی علیه السلام سه روز در خانه، میهمان خدا بودند و بعد از سه روز، دیوار

---

۴۵. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۷.

۴۶. سیدین طاووس، الیقین باختصاص مولانا علی علیه السلام، ص ۱۷۵؛ جزائری، نورالمبین، ص ۴۳ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۱۷۵:

قَالَ يَا رَبِّ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ لَمَا عَفَرْتَ لِي فَعَفَّرَ اللَّهُ لِي بِهَذَا.

۴۷. مقدس اردبیلی، حدیقه‌الشیعه، ج ۱، ص ۲۰۸ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۲۶ (با اندکی تفاوت).

۴۸. ﴿ فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا ﴾: سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۲۲.

دوباره از همان جا شکافته شد و فاطمه بنت اسد عليها السلام بیرون آمد.<sup>۴۹</sup> در این فضیلت احدی شریک امیر المؤمنین عليه السلام نیست؛ حتی انبیاء و مرسلین عليهم السلام.<sup>۵۰</sup>

امیر المؤمنین عليه السلام از بدو تولد موحد بودند. **ما أَشْرَكَ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ**:<sup>۵۱</sup> یک چشم به هم زدن، به خدا شرک نورزید. خود سنی‌ها وقتی می‌خواهند آن سه خلیفه را نام ببرند، می‌گویند: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ؛ اَمَّا عَلِيٌّ عليه السلام را که می‌خواهند نام ببرند، می‌گویند: كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ؛ خدا صورت علی عليه السلام را گرمی داشت و نگذاشت صورتش در برابر بت‌ها به سجده بیفتد.<sup>۵۲</sup> اولین ایمان آورده‌ی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مردان علی عليه السلام بود. علی عليه السلام از اصحاب کساء بود؛ از اصحاب آیه‌ی تطهیر بود که از جانب خدای متعال بر عصمت آنها صحه گذاشته شد؛<sup>۵۳</sup> آن هم عصمت مطلقه‌ی کلیه، فراتر از عصمت انبیاء اولوالعزم دیگر.

---

۴۹. حاکم نیشابوری، مستدرک علی‌الصحیحین، (بیروت، دارالکتب العلمیه)، ج ۳، ص ۵۵۰؛ صدوق، امالی، ص ۱۳۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۸ و حرّ عاملی، اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۴۱.

۵۰. حاکم نیشابوری، مستدرک علی‌الصحیحین، (بیروت، دارالکتب العلمیه)، ج ۳، ص ۵۵۰؛ مفید، ارشاد، ج ۱، ص ۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۷ و حلی، نهج‌الحق، ص ۲۳۳.

۵۱. زمخشری، تفسیر کشاف، (بیروت، دارالکتب العربی)، ج ۴، ص ۱۰، ذیل آیه‌ی ۲۰ سوره‌ی یس: **و عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : سَبَّاقِ الْأُمَمِ ثَلَاثَةٌ لَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ صَاحِبُ بَيْتِ وَ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ؛** صدوق، خصال، ج ۲، ص ۵۷۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۴۳۲ و علوی، مناقب، ص ۲۰۱: **لَمْ أَشْرِكْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ؛** مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۲۰۵ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۲، ص ۶: **قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم : إِنَّ سَبَّاقِ الْأُمَمِ ثَلَاثَةٌ لَمْ يَكْفُرُوا طَرْفَةَ عَيْنٍ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ صَاحِبُ بَيْتِ يَاسِينَ وَ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ فَهُمْ الصَّادِقُونَ وَ عَلِيُّ أَفْضَلُهُمْ.**

۵۲. **وَ وَجَدْنَا الْعَامَّةَ إِذَا ذَكَرُوا عَلِيًّا فِي كُتُبِهِمْ أَوْ أَجْرُوا ذِكْرَهُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ قَالُوا كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ يَعْنُونَ بِذَلِكَ عَنْ عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ: ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۲، ص ۱۷۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۶۳ و محدث قمی، سفینه البحار، ج ۸، ص ۴۱۳.**

۵۳. مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، (بیروت، دار احیاء التراث العربی)، ج ۴، ص ۱۸۸۳؛ سیوطی، درالمنثور، (بیروت، دارالفکر)، ج ۶، ص ۶۰۴، ذیل آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی احزاب؛ طوسی، محمد بن الحسن، امالی، ص ۳۶۸؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۸۷ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۲۱۱.

علی عليه السلام بود که در لَيْلَةُ الْمَبِيتِ در بستر پیامبر صلى الله عليه وآله خوابید تا جان پیامبر صلى الله عليه وآله به سلامت بماند و بتوانند هجرت کنند.<sup>۵۴</sup> شریک علی عليه السلام در این فضیلت کیست؟ کسی که می‌گویند خلیفه‌ی اول است، همانی بود که زمانی که علی عليه السلام شجاعانه زیر تیغ چهل دلاور از چهل قبیله‌ای که آمده بودند خون پیامبر صلى الله عليه وآله را بریزند، در بستر خوابید و دم برنیآورد. در همان شب، ببینید قرآن ماجرای **ثَانِيِ اَنْبِيَا اِذْ هُمَا فِي الْغَارِ**<sup>۵۵</sup> را چگونه بیان کرده است. او چگونه خودش را باخته و ترسیده بود! و پیامبر صلى الله عليه وآله او را دلداری می‌دادند که نکند سروصدا کند، جزع و فزع کند و مشرکان که بیرون غار هستند خبردار شوند. فرمودند: **لَا تَخَفُ اِنَّ اللَّهَ مَعَنَا**.<sup>۵۶</sup> این ترسو را که خلیفه‌ی اول شده با امیرالمؤمنین عليه السلام با آن شجاعت مقایسه کنید! چه کسی در افضلیت علی عليه السلام تردید دارد؟ پیغمبر صلى الله عليه وآله علی عليه السلام را در جنگ تبوک نبردند؛ اما به ایشان فرمودند: **مَا تَرْضَى اَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى اِلَّا اِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي**.<sup>۵۷</sup> نمی‌پسندی که تو در رابطه با من، مثل هارون نسبت به موسی باشی؛ با این تفاوت که بعد از من، دیگر پیامبری نیست و نبوت به وجود من ختم شد؟ چه کسی را دارند که در کنار علی عليه السلام بیاورند و مقایسه کنند و بگویند او افضل است؛ لذا خدا به او برای حکومت اذن داد؟ جز علی بن ابیطالب عليه السلام کیست که وقتی فرمان خدا صادر شد که همه‌ی درهایی که به مسجدالنبی باز می‌شود باید مسدود شود، فقط در خانه‌ی او استثناء شد؟ **سَدَّ الْأَبْوَابِ اِلَّا بَابَهُ**.<sup>۵۸</sup> چه کسی در فضیلت همتای علی عليه السلام است؟

۵۴. طوسی، محمد بن الحسن، امالی، ص ۴۶۶؛ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۱، ص ۱۸۳ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۶۰.

۵۵. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۴۰.

۵۶. قطب‌الدین راوندی، الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۱۴۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۷۴ و فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۲، ص ۳۴۴.

۵۷. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲۶؛ حرّعاملی، اثبات الهداة، ج ۳، ص ۹۳ و حلی، نهج الحق، ص ۲۱۶.

۵۸. طحاوی، شرح مشکل الآثار، (بیروت، مؤسسة الرسالة)، ج ۹، ص ۱۸۶؛ طبری، مسترشد، ص ۴۸۲؛ طبرسی، احمد بن علی، احتجاج، ج ۱، ص ۱۲۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۳۱ و محدّث قمی، مفاتیح الجنان، دعای ندبه.



کیست که در غدیر خم رسول اکرم ﷺ آن اجتماع عظیم صدویست هزار نفری بنا بر آنچه نقل شده را روزها زیر آفتاب داغ، متوقف نگاه داشتند تا ولایت او را اعلام کنند و پیام **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ**<sup>۵۹</sup> را ابلاغ کنند؟ نخستین مرد که با پیامبر ﷺ نماز گزارد، جز علی عليه السلام چه کسی است؟<sup>۶۰</sup> چه کسی اعلم از همه است؟ کیست که فاروق و جداکننده‌ی حق از باطل باشد؟<sup>۶۱</sup> کیست که علمش از همه فزون تر است؟ کیست که حلمش از همه بیشتر است؟ کیست که به امر خدا، پیامبر ﷺ او را قبل از غدیر خم، امیرالمؤمنین عليه السلام نامیدند؟ قبل از اینکه برای اعمال حج از مکه به عرفات و منا و مشعر بیایند، اعمالشان تمام شود و بخواهند از مکه حرکت کنند و به سمت مدینه بروند؛ قبل از اینکه در بین راه، ماجرای غدیر خم صورت بگیرد، پیغمبر ﷺ در مکه مسلمانان را جمع کردند و فرمودند: جبرائیل آمده و از جانب خدا دستور آورده است که همه‌ی شما بروید و به علی عليه السلام با لقب امیرالمؤمنین سلام بدهید؛ بگویید: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.<sup>۶۲</sup> چه کسی برای علی عليه السلام دومی است که بخواهد قابل مقایسه با او باشد؟ و کیست که پیامبر ﷺ محبت او را نشانه‌ی محبت به

---

۵۹. صدوق، معانی الاخبار، ج ۱، ص ۶۷؛ سیدین طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۴۵۶ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۳۶۳.

۶۰. احمد بن حنبل، مسند احمد، (بیروت، مؤسسة الرسالة)، ج ۲، ص ۳۷۶؛ طبرسی، احمد بن علی، احتجاج، ج ۱، ص ۱۲۶؛ اربلی، کشف الغمّة، ج ۱، ص ۸۰ و حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۱۸؛ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لِعَلِيٍّ أَرْبَعٌ خِصَالٍ لَيْسَتْ لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ غَيْرُهُ هُوَ أَوَّلُ عَرَبِيٍّ وَ عَجَمِيٍّ صَلَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ هُوَ الَّذِي كَانَ لِوَأُوهُ مَعَهُ فِي كُلِّ زَحْفٍ وَ هُوَ الَّذِي صَبَرَ مَعَهُ يَوْمَ الْمُهْرَاسِ ... وَ هُوَ الَّذِي غَسَلَهُ وَ أَدْخَلَهُ قَبْرَهُ ﷺ.

۶۱. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۲، ص ۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۲۳۰؛ حلی، نهج الحق، ص ۱۸۶ و کراچی، کنز الفوائد، ج ۱، ص ۲۶۴: أَنَّهُ أَخَذَ النَّبِيُّ ﷺ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ أَلَا إِنَّ هَذَا أَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هَذَا الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ وَ هَذَا فَارُوقُ هَذِهِ الْأُمَّةِ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ هَذَا يَغْسُوبُ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمَالُ يَغْسُوبُ الظَّالِمِينَ.

۶۲. صدوق، امالی، ص ۳۵۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۱۱ و حرّ عاملی، اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۵: أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَجُلًا فَرَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ حَتَّى سَلَّمُوا عَلَيْهِ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ.



خودشان، نشانه‌ی ایمان و نشانه‌ی حلالزاده بودن معرفی کردند؟<sup>۶۳</sup> همتای علی علیه السلام کیست؟ ان شاء الله جلسات آینده توفیقی باشد روایت‌هایش را بگوییم و توضیح دهیم.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: **لَمَّا أُسْرِيَ بِي فِي لَيْلَةِ الْمِعْرَاجِ فَاجْتَمَعَ عَلَيَّ الْأَنْبِيَاءُ فِي السَّمَاءِ**: وقتی خدای متعال شبانه مرا به سفر معراج برد، همه‌ی انبیاء در آسمان، دور من جمع شدند. **فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ سَلْهُمْ يَا مُحَمَّدُ بِمَاذَا بُعِثْتُمْ**: وقتی همه‌ی پیغمبرها در آسمان، در معراج دور من رسول الله جمع شدند، خدای متعال به من وحی کرد که از این پیامبران سؤال کن که شما بر چه اساسی به رسالت مبعوث شدید؟ **فَقَالُوا بُعِثْنَا عَلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ، وَ عَلَيَّ الْإِقْرَارِ بِنُبُوتِكَ، وَ الْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ**:<sup>۶۴</sup> همه‌ی صدویست و چهار هزار پیغمبر غیر از رسول الله صلی الله علیه و آله پاسخ دادند: ما بر شهادت به وحدانیت خدا، اقرار به نبوت تو و ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام مبعوث شدیم. مثل علی علیه السلام کیست که یارش، عبادت خدا باشد؟ **ذِكْرُ عَلِيِّ عِبَادَةً**.<sup>۶۵</sup> مثل علی علیه السلام کیست که نگاه کردن به سیمای او، عبادت باشد؟

---

۶۳. قَالَ أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ اغْرَضُوا حُبَّ عَلِيِّ عَلَيَّ أَوْلَادِكُمْ فَمَنْ أَحَبَّهُ فَهُوَ مِنْكُمْ وَ مَنْ لَمْ يُحِبَّهُ فَاسْأَلُوا أُمَّهُ مِنْ آيِنَ جَاءَتْ بِهِ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ أَوْ وَلَدٌ زَنِيَةٌ أَوْ حَمَلَةٌ أُمَّهُ وَ هِيَ طَابِتٌ: صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۴۵ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۳۰۱.

لا يُبْغِضُكَ مِنَ الْعَرَبِ إِلَّا دَعِيٌّ: صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۴۳ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۲، ص ۲۶۷.  
و قول علی علیه السلام: لَا يُحِبُّنِي كَافِرٌ وَ لَا وَلَدٌ زَنِيًّا: مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۳۳۶ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۰.  
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَا عَلِيُّ مَنْ أَحَبَّنِي وَ أَحَبَّكَ وَ أَحَبَّ الْأَيْمَةَ مِنْ وَلَدِكَ فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَى طَيْبِ مَوْلِدِهِ فَإِنَّهُ لَا يُحِبُّنَا إِلَّا مَنْ طَابَتْ وِلَادَتُهُ وَ لَا يُبْغِضُنَا إِلَّا مَنْ خَبَتْ وِلَادَتُهُ: صدوق، امالی، ص ۴۷۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۴۶ و حرّعاملی، اثبات الهداة، ج ۲، ص ۶۶.

۶۴. قندوزی، بنایع المودة، ط اسلامبول، ص ۲۲۸ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۱۵۵: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله لَمَّا جَمَعَ اللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ لَيْلَةَ الْإِسْرَاءِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سَلْهُمْ يَا مُحَمَّدُ عَلَى مَا بُعِثْتُمْ قَالُوا بُعِثْنَا عَلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ الْإِقْرَارِ بِنُبُوتِكَ وَ عَلَيَّ الْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

۶۵. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۲۰۲؛ حرّعاملی، اثبات الهداة، ج ۲، ص ۲۱۷ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۷۰.

أَلْتَنْظَرُ إِلَى وَجْهِ عَلِيٍّ عِبَادَةً. ٦٦ کیست که پیامبر ﷺ در حق او فرمودند: عَلِيٌّ بَابُ عِلْمِي وَ مُبَيِّنٌ لِأُمَّتِي مَا

أُرْسِلْتُ بِهِ مِنْ بَعْدِي؛ حُبُّ إِيْمَانٍ وَ بُغْضُهُ نِفَاقٌ وَ النَّظَرُ إِلَيْهِ رَافَةٌ وَ مَوَدَّةٌ عِبَادَةٌ. ٦٧ علی، در علم من رسول

است. اوست که محتوای رسالت مرا بعد از من برای امتم تبیین می‌کند. دوستی و عشق به

امیرالمؤمنین، ایمان است. ایمان چیزی جز محبت به علی نیست؛ و بغض و کینه‌ی امیرالمؤمنین نفاق

است. و نگاه دوختن سرشار از محبت و عشق به سیمای علی، عبادت پروردگار است.

جز علی عليه السلام کیست که پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم در حقش فرمودند: لِكُلِّ نَبِيٍّ صَاحِبٌ سِرٌّ وَ صَاحِبُ سِرِّي عَلِيُّ بْنُ أَبِي

طَالِبٍ: ٦٨ هر پیامبری، صاحب سری داشت و صاحب سر من، علی بن ابیطالب عليه السلام است؟

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

٦٦. صدوق، امالی، ص ٣٦٢؛ طبری، مسترشد، ص ٢٩٤ و مجلسی، بحارالانوار، ج ٢٥، ص ٣٢٤.

٦٧. مجلسی، بحارالانوار، ج ٢٧، ص ١١٣ و ج ٤٠، ص ٧٦ و کراچی، کنزالفوائد، ج ٢، ص ٦٧.

٦٨. سیدبن طاووس، طرف من الانباء والمناقب، ص ٤٣٤؛ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ٢، ص ٢٢٢ و مجلسی، بحارالانوار، ج ٣٨، ص